

بررسی و نقد دیدگاه ملا اسماعیل خواجویی درباره افضلیت قرآن بر امام

عبدالرضا حسناتی نجفآبادی *

سعید محمدی **

[تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۵]

چکیده

احادیث ثقلین قرآن و امام را دو ریسمان الاهی برای تمسک مسلمین معرفی کرده است، لکن افضلیت قرآن بر امام یا بالعکس به صورت واضح از این احادیث فهمیده نمی‌شود؛ از این رو این سؤالات مطرح می‌شود که آیا در این احادیث، افضلیت هم مطرح شده است؟ مصداقی افضل کدام است؟ جهت و دلیل افضلیت چیست؟ بر اساس تتبع صورت گرفته، ملا اسماعیل خواجویی، اولین عالمی است که، افضلیت قرآن بر امام را اثبات کرده است؛ مهمترین دلیل ایشان این است که در برخی از احادیث ثقلین قرآن ثقل اکبر معرفی شده و اکبر همان افضل است. در این نوشتار، با استفاده از منابع درون دینی و بررسی احادیث ثقلین، ادله خواجویی را نقد کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که اصل افضلیت، از این احادیث استفاده می‌شود؛ ولی با توجه به اینکه افضل افعال تفضیل است، جهت افضلیت می‌تواند مختلف باشد و مصداقی افضل، با توجه به جهات مختلف، متفاوت گردد، به این بیان که قرآن و عترت بدون در نظر گرفتن متمسکین به آن، مساوی‌اند؛ ولی اگر متمسکین به آن را در نظر بگیریم، از جهت دشوارتر بودن فهم قرآن نسبت به فهم کلام امام، امام افضل از قرآن خواهد بود و در عین حال از این جهت که عترت مفسر قرآن هستند، قرآن افضل است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، امام، افضلیت، اکبریت، خواجویی.

* دانش‌آموخته سطح چهارم و دانشجوی دکتری کلام اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول)،

hasanati62@gmail.com

** کارشناسی فلسفه اخلاق؛ hasanati62@yahoo.com

مقدمه

ملاً اسماعیل بن محمد حسین بن محمد رضا بن علاء الدین محمد المازندرانی معروف به خواجه‌بوی از علمای شیعه در قرن دوازدهم است. تاریخ تولدش در کتب تاریخ و تراجم یافت نشد؛ اما تاریخ وفات این عالم برجسته بنا بر آنچه روی قبر ایشان نوشته شده است، یازدهم شعبان ۱۱۷۳ ق. است (تهرانی، ۱۴۰۸: ۱۱۲/۳؛ حسینی جلالی، ۱۴۲۲: ۶۹/۲).

دیدگاه وی در کتاب *تبصرة الإخوان فی بیان اکبریة القرآن* این است که قرآن نسبت به امام افضل است، وی برای اثبات مدعای خود سیزده دلیل آورده است، البته شایان ذکر است که:

اولاً، همه آنچه از طرف ایشان به عنوان دلیل ذکر می‌شود، به صورت دلیل مستقل در کلام ایشان وجود ندارد، بلکه برخی از آنها در کلام وی به عنوان جواب اشکال یا مؤید بیان شده است.

ثانیاً، اکثر روایاتی که ایشان نقل کرده‌اند، بدون توضیح و تبیین است که در این نوشتار به منظور حفظ امانت به همان شکل و بدون توضیح نقل می‌شود.

ثالثاً، ایشان مجموعه‌ای از روایات را درباره افضلیت قرآن نسبت به امام بیان کرده و قائل است این مجموعه افضلیت قرآن را اثبات می‌کند.

دلایل ایشان دسته‌بندی شده نیست، اما برای وضوح بیشتر آنها را به صورت دسته‌بندی و در ضمن سیزده دلیل بیان می‌کنیم.

قبل از بیان ادله ایشان و تحلیل و بررسی آن، لازم است منظور از قرآن و عترتی که در اخبار تقلین ذکر شده است، مشخص کنیم؛ قرآن حقیقتی واحد و دارای مراتب وجودی است که از مقام «لدن» (زخرف: ۴)، تا مرحله لفظ «عربی مبین» (نحل: ۱۰۳) امتداد دارد؛ یعنی قرآن در علم الهی است و همان قرآن تنزل کرده و در مرتبه لوح محفوظ است (بروج: ۲۱-۲۲) و بعد بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و در حافظه حضرت بوده و بعد از قرائت بر دیگران به حافظه دیگران یا روی کاغذ منتقل شده است. همه این قرآن‌ها حقیقتی واحد در مراتب گوناگون هستند؛ مانند اینکه ما یک وجود خارجی عینی داریم و یک وجودی در علم الهی، همچنین موجود، به وجود ذهنی در اذهان دیگران نیز هستیم.

منظور از قرآنی که در اخبار ثقلین ذکر شده است، قرآنی است که در قلوب حفاظ، بر زبان قاریان قرآن جاری و همچنین بر روی کاغذ تدوین شده است و منظور از عترت، وجود عنصری آنها است؛ چراکه پیامبر اکرم (ص) وصیت به قرآن کرده و قرآن را جانشین خود قرار داده و دستور به تمسک و حفظ آن داده است و بدیهی است این امور زمانی معنا دارد که منظور از قرآن، قرآن در قلوب حفاظ و لسان قاریان و مدون شده بر روی کاغذ باشد. خلیفه زمانی معنا دارد که با مستخلف عنه از یک سنخ باشد؛ بنابراین چون نشئه عنصری پیامبر اکرم (ص) قرآن را خلیفه خود قرار داده است، قرآن هم باید همین قرآن عنصری در دست و حافظه و قرائت امت باشد، نه قرآنی که در علم الاهی است یا قرآن در لوح محفوظ یا قرآنی که در حین وحی بر نبی (ص) نازل شد و در حافظه حضرت نبود؛ چراکه آن قرآن‌ها در دسترس امت نیست، گرچه این قرآن‌های کتبی و لفظی قراء هم همان قرآن در علم الاهی است که به این نحو جلوه می‌کند، اما بحث در این است که آنچه پیامبر اکرم (ص) در اخبار ثقلین به عنوان خلیفه معرفی کرده و امر به حفظ و تمسک به آن فرموده است، قرآنی است که در دسترس امت می‌باشد.

ممکن است به ذهن برسد که با توجه به «حتی یردا علی الحوض» که در احادیث ثقلین بیان شده است، مشخص می‌شود مراد از قرآن، قرآن مکتوب و ملفوظ نیست؛ چون این الفاظ از بین می‌رود؛ پس نمی‌تواند ورود بر نبی اکرم (ص) داشته باشد، لکن در جواب این مطلب باید دانست که همه افراد قرآن حقیقت واحدی هستند با ظهورات و بروزات مختلف؛ به طوری که مراتب پایین‌تر، ظهور مراتب بالاتر است. پس اگر گفته می‌شود این قرآن مکتوب بعداً حاضر می‌شود، بدین معنا نیست که همین کاغذ و همین جلد و همین خط حاضر می‌شود، بلکه همین که قرآن مکتوب باشد، اتحاد و این‌همانی حفظ شده است. حقیقت واحد قرآنی در هر دو قرآن محفوظ است؛ پس همان‌گونه که بیان شد، این همان قرآن است نه قرآنی دیگری و یک حقیقت است که در مراتب وجودی مختلف وجود دارد. همان‌طور که درباره عترت این‌گونه است که با اینکه جسم تغییر کرده و سلول‌های بدن عوض شده است، ولی اتحاد به هم نمی‌خورد، چون روح انسانی واحد در هر دو جسم محفوظ است.

دلایل خواجویی

۱. روایاتی که تصریح دارند بر اینکه قرآن ثقل اکبر است

۱/۱. در تفسیر قمی روایتی نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) در حجّة الوداع فرمودند: «من درباره ثقلین از شما سؤال خواهم کرد، پرسیدند ثقلین چیست؟ حضرت فرمود: كِتَابُ اللَّهِ؛ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ... وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ؛ عِتْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي...» (قمی، ۱۴۰۴: ۳/۱). خواجویی بعد از بیان روایت تفسیر قمی می فرماید: «محقق قمی معتقد است که قرآن افضل است و این افضلیت را از این روایت استفاده کرده است» (خواجویی، بی تا: ۵).

۱/۲. روایتی که تفسیر قمی با سند متصل به ابوذر نقل کرده است؛ خلاصه روایت این است که پیامبر اکرم (ص) می فرمایند در روز قیامت پنج گروه بر حضرت وارد می شوند و حضرت از آنها درباره ثقلین سؤال می کند و آنها در جواب بین اکبر و اصغر تفصیل می دهند و کوتاهی خود را در برابر ثقلین بیان می کنند، تا اینکه گروه پنجم می گوید: «أما الأكبر فاتبعناه و أطعناه و أما الأصغر فأحببناه و واليناه و وازرناه و نصرناه حتى أهرقت فيهم دماؤنا...» (قمی، ۱۴۰۴: ۱۰۹/۱؛ خواجویی، بی تا: ۷).

۱/۳. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه بعد از خطبه معروف به غراء می فرماید: «أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرَكُ فِيكُمْ الثَّقَلِ الْأَصْغَرَ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۲۰). خواجویی درباره این خطبه می فرماید: «و این خطبه هم مثل غیر این خطبه نصّ و صریح است و اگر در این مسئله غیر از این روایتی وجود نداشت، همین روایت کافی بود برای اثبات مطلب» (خواجویی، بی تا: ۹).

۱/۴. تفسیر صافی به نقل از عیاشی از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ الثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ الثَّقَلِ الْأَصْغَرَ؛ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲۱/۱، عیاشی، ۱۳۸۰: ۵/۱، خواجویی، بی تا: ۹).

۱/۵. طبرسی در احتجاج نقل می کند که در غدیر خم نبی اکرم (ص) فرمود: «معاشر الناس! إِنَّ عَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وَلَدِي هُمُ الثَّقَلِ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلِ الْأَكْبَرُ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۶۱/۱، خواجویی، بی تا: ۹).

۱/۶. در بحار الأنوار روایاتی است که خداوند متعال به انبیا و نبی اسلام خبر شهادت امام حسین (ع) را داده اند؛ حضرت فرموده اند وقتی در قیامت از گروهی درباره

تقلین سؤال می‌کنند، جوابشان این است که: «فیقولون أما الأكبر فخالفناه و أما الأصغر فمزقناه کلّ ممزّق» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴۷/۴۴، خواجویی، بی‌تا: ۱۵).

خواجویی این روایت را از بحار الأنوار نقل کرده است و در مصادر قبل از بحار، متن کامل روایت یافت نشد.

۱/۷. در مناقب ابن‌المغازی الواسطی با سند متصل به زیدین ارقم نقل شده است، نبی مکرم اسلام (ص) سفارش به تقلین نمود، سپس یکی از مهاجرین سؤال کرد تقلین چیست؟ حضرت فرمود: «الأكبر منهما کتاب اللّٰه... و الأصغر منهما عترتی» (ابن‌بطریق، ۱۴۰۷: ۱۰۴، ابن‌طاووس، ۱۴۰۰: ۱۴۳/۱، خواجویی، بی‌تا: ۲۰-۲۱).

۲. روایاتی که تصریح می‌کند یکی از قرآن و عترت اقدم از دیگری است

در قسمتی از حدیثی از سلیم‌بن قیس، پیامبر اکرم (ص) بعد از سفارش به تقلین چنین فرموده است: «فإن إحداهما أقدم من الأخری فتمسکوا بهما» (هلالی، ۱۴۰۵: ۶۵۵/۲، خواجویی، بی‌تا: ۹).

خواجویی درباره نحوه استفاده افضلیت از این روایت توضیحی بیان نکرده است، اما به نظر می‌رسد ایشان از لفظ اقدم، استفاده افضلیت قرآن بر عترت را کرده است.

۳. روایتی که تصریح می‌کند امام افضل از کتاب است، به اعتبار اینکه کتاب زبان ندارد و تکلم نمی‌کند

دیلمی در کتاب ارشاد القلوب نقل می‌کند: «قال رسول اللّٰه (ص): إننی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و علی بن ابی طالب و إنّ علی بن ابی طالب هو أفضل لکم من کتاب اللّٰه لآنه یترجم لکم کتاب اللّٰه» (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۷۸/۲).

طبق بیان خواجویی در توضیح این روایت، این روایت تصریح می‌کند که امام افضل از کتاب اللّٰه است، اما قرآن لسان ندارد و نیازمند ترجمه است و امام مترجم قرآن است. این حدیث دلالت بر این ندارد که امام فی‌نفسه افضل از قرآن باشد، بلکه فقط و فقط دلالت بر این دارد که امام نسبت به امت و در قیاس به امتی که تفاسیر قرآن را نمی‌دانند، افضل است. به همین دلیل است که حضرت نفرمود علی (ع) مطلقاً افضل از

قرآن است؛ بلکه افضلیت را مقید به قید «لکم» کرد. این روایت مثل این است که کسی بگوید زید افضل است برای تو از کتاب شفاء؛ چون تو معانی شفاء را نمی فهمی و زید برای تو ترجمه می کند. پس احتیاج تو به زید بیشتر از احتیاجت به کتاب شفاء است، به طوری که اگر زید نباشد، بود و نبود کتاب شفاء برای تو مساوی است؛ از این رو نباید توهم کرد که با وجود زید، شخص بی نیاز از کتاب شفاء است و زید افضل از کتاب شفاء است.

بنابراین منافاتی بین این روایت و روایاتی که بیانگر افضلیت قرآن است، وجود ندارد؛ چون افضلیت قرآن بر امام، حقیقی و بالذات است، ولی افضل بودن امام بر قرآن بالعرض و نسبت به سایرینی که قرآن را نمی فهمند است، نه بالذات. همان طور که جمله «زید برای تو افضل از عمر است»، فقط دلالت بر این دارد که زید نسبت به عمر برای تو افضل است، نه اینکه دلالت کند بر اینکه زید در هر حال و برای همه و به صورت مطلق افضل است؛ چون حکم (افضل بودن) در کلام مقید، به قید (برای تو) رجوع می کند (خواجهی، بی تا: ۱۴).

۴. روایاتی که تصریح می کند یکی از قرآن و عترت، اکبر از دیگری است و قرآن

حبَل ممدود است (خواجهی، بی تا، ۱۷)

۱. عیون أخبار الرضا از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که درباره ثقلین فرمود: «أحدهما أكبر من الآخر کتاب اللّٰه حبَل ممدود من السماء إلی الأرض» (صدوق، ۱۳۷۸: ۳۰/۲).

۲. در کتاب صحیفه رضویّه درباره ثقلین از رسول اللّٰه (ص) همان عبارتی را که از عیون أخبار الرضا (ع) نقل شد، در ضمن روایتی بیان کرده است (علی بن موسی، ۱۴۱۵: ۵۹).
۳. صدوق در کمال الدین نیز همان عبارتی را که از عیون أخبار الرضا (ع) نقل شد، در ضمن روایتی دیگر بیان کرده است (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۴۰/۱).

۴. در مسند احمد بن حنبل به نقل از ابی سعید الخدری، نیز عبارت عیون أخبار الرضا در ضمن روایتی دیگر ذکر شده است (ابن حنبل، ۱۴۱۹: ۵۹/۳).

۵. ثعلبی فی تفسیر آیه ۱۰۳ آل عمران با سندهای متعدّد از رسول اکرم (ص) عبارت عیون را نقل کرده است (ثعلبی، ۱۴۲۲، ۱۶۳/۳).

۵. روایتی که تصریح می‌کند یکی اطول از دیگری است و قرآن حبل ممدود است صدوق در معانی الأخبار در باب «معنی الثقلین»، همچنین در کمال‌الدین در باب «اتصال الوصیة» از رسول‌الله (ص) روایت کرده است: «أحدهما أطول من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض» (صدوق، ۱۴۰۳: ۹، صدوق، ۱۳۹۵: ۲۳۶/۱، خواجهی، بی‌تا: ۱۷).

۶. روایتی که تصریح می‌کند یکی افضل از دیگری است صدوق در کمال‌الدین با سندهای متعددی که متصل به امیرالمؤمنین (ع) است، در ضمن حدیث ثقلین روایت کرده است که پیامبراکرم (ع) در این حدیث فرموده است: «أحدهما أفضل من الآخر» (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۳۶/۱، خواجهی، بی‌تا: ۱۸).

۷. روایاتی که تصریح می‌کند یکی اکبر از دیگری است (بدون اینکه تعیین کند اکبر کدام است) (خواجهی، بی‌تا: ۱۸-۱۹)

۱. کمال‌الدین با سندهای متعددی که به زیدبن أرقم می‌رسد روایت کرده است که پیامبراکرم (ص) در ضمن حدیث ثقلین فرموده است: «أحدهما أكبر من الآخر» (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۳۸/۱).

۲. کشی با سندی متصل به ثویبربن أبی‌فاخته، نقل کرده است که رسول‌الله (ص) در ضمن حدیثی طولانی درباره ثقلین فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر» (کشی، ۱۳۶۳: ۲۱۹).

۸. روایتی که صریحاً قرآن را افضل از هر چیزی معرفی می‌نماید در جامع الأخبار، فصل ۲۱ و ۲۲ روایتی را نقل کرده است که صریحاً قرآن را افضل از همه اشیا معرفی می‌کند (شعیری، بی‌تا: ۴۰ و ۴۶، خواجهی، بی‌تا: ۱۹).

۹. مقدم بودن قرآن بر عترت در ورود بر پیامبر و سؤال درباره آن در بصائر الدرجات از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «پیامبر اکرم (ص) اولین فردی است که بر خداوند وارد می‌شود و بعد قرآن بر حضرت وارد می‌شود و بعد اهل بیت (ع)

وارد می‌شوند، سپس اَمّت حضرت بر او وارد می‌شوند و از آنها سؤال می‌شود با کتاب من چه کردید؟ با اهل بیت نبّیتان چه کردید؟» (صَفّار، ۱۴۰۴: ۴۱۲/۱).

خواجه‌جویی بعد از نقل این روایت می‌فرماید:

این روایت هم دلالت بر افضلیّت کتاب و اقدمیت آن دارد؛ چون قبل از اهل بیت (ع) بر پیامبر اکرم (ص) وارد می‌شود و همچنین ابتدا پیامبر اکرم (ص) درباره قرآن و رفتار اَمّت با قرآن از اَمّت سؤال می‌کند و بعد از آن درباره اهل بیتش از اَمّت سؤال می‌فرماید و مسلماً حکیم ابتدا درباره اهل اَمّت سؤال می‌کند و سپس سراغ مهمّ می‌رود (خواجه‌جویی، بی‌تا: ۱۹).

۱۰. روایتی که تصریح می‌کند یکی اعظم از دیگری است و قرآن حبل ممدود است در سنن ترمزی نقل شده است رسول الله (ص) در ضمن حدیث ثقلین فرمود: «احدهما أعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض» (ترمزی، بی‌تا: ۶۶۳/۵، خواجه‌جویی، بی‌تا: ۲۰).

۱۱. روایتی که تصریح می‌کند قرآن اول الثقلین است در صحیح مسلم در ضمن حدیث ثقلین از رسول الله (ص) نقل شده است که فرمود: «أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله» (قشیری، بی‌تا: ۱۲۲/۷، خواجه‌جویی، بی‌تا: ۲۱).

۱۲. استفاده علمی اهل بیت (ع) از قرآن
معانی الأخبار از امام سجّاد (ع) در ضمن حدیثی نقل می‌کند که وقتی از حضرت درباره معصوم بودن امام سؤال شد، حضرت در جواب فرمود: «هو المعصم بحبل الله و حبل الله هو القرآن» (صدوق، ۱۴۰۳: ۱۳۲).
بیان خواجه‌جویی این است که:

منظور از اعتصام به قرآن این است که امام علوم را با مداومت بر توجّه و تفکّر در قرآن، از قرآن استفاده می‌کند و از آنچه در قرآن بیان شده است، عبرت می‌گیرد و عمل به مقتضای قرآن می‌کند، اوامر و نواهی قرآن را عمل می‌کند و ملازم طاعات و مداوم بر عبادات است و تخلّق به اخلاق حسنه

دارد و متّصف به صفات مرضیه می‌شود و از صفات بد و معاصی دوری می‌کند (خواجویی، بی‌تا: ۶۱).

همچنین در بیان دیگری از وافی نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند: «شاید سرّ اصغر بودن عترت نسبت به قرآن این باشد که عترت علوم خود را از قرآن استفاده می‌کنند» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲ / ۲۷۲). خواجویی بعد از نقل کلام وافی می‌گوید: «هذا وجه وجیه ظاهر» (خواجویی، بی‌تا: ۵۷).

۱۳. هدایت اهل بیت به وسیله قرآن

خلاصه دلیل ایشان را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

صغری: قرآن هادی عترت و عترت مهتدی به وسیله قرآن هستند.

کبری: هادی عترت افضل از عترت است.

نتیجه: قرآن افضل از عترت است.

ایشان برای اثبات صغرای قیاس سه دلیل بیان کرده‌اند:

۱. آیه کریمه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ» (اسراء: ۹).

۲. کلام امام سجّاد (ع) در صحیفه کامله: «و جعلته نوراً نهتدی من ظلم الضلالة و الجهالة باتباعه» (علی بن الحسین، ۱۳۷۶: ۱۷۶) که می‌فرماید قرآن را نوری قرار دادی که ما با آن هدایت شویم.

۳. کلام علی (ع) در نهج البلاغه: «و النور المقتدی به ذلك القرآن» (شریف رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۲۲۳) که قرآن را نوری معرفی کرده است که به آن اقتدا شده است (خواجویی، بی‌تا: ۳۷).

بررسی و نقد دیدگاه خواجویی

کلمه «افضل» افعال تفضیل، از لفظ فضل است و فضل به معنای زیاده است (جزری،

۱۳۶۷: ۳/۴۵۵)؛ از این رو افضل یعنی دارای زیاده، حال این زیاده در چیست؟

در مقایسه قرآن و عترت وقتی پرسش می‌شود قرآن افضل است یا عترت، باید مشخص شود که مراد، زیاده در چیست و منظور از برتر بودن قرآن نسبت به عترت یا

بالعکس، برتری در چیست. به بیان دیگر افضل افعال تفضیل است و افعال تفضیل نیازمند تمییز است؛ حتی در مواردی مثل زیدٌ أطول من بکر به دلیل وجود قرینه و معلوم بودن تمییز، آن را حذف می‌کنند و نمی‌گویند زیدٌ أطول من بکر متراً، اما اگر قرینه‌ای در کار نباشد، تمییز باید ذکر شود، مثلاً گفته می‌شود زید افضل علماً من بکر یا افضل نسباً من بکر، پس باید متعلقِ افضلیت مشخص شود تا بتوانیم درباره افضلیت قرآن یا عترت نظر بدهیم.

پس از تأمل در نسبی بودن افضلیت نتیجه این می‌شود که ممکن است از جهتی قرآن افضل از عترت باشد و از جهت دیگر عترت افضل از قرآن.

در اخبار ثقلین افضلیت از دو جهت مطرح شده است: ۱. افضلیت قرآن یا عترت نسبت به یکدیگر. ۲. افضلیت قرآن یا عترت نسبت به دیگرانی که از قرآن و عترت استفاده می‌برند و به آن تمسک می‌جویند. بنابراین دو مطلب باید بررسی شود: ۱. قرآن و عترت نسبت به یکدیگر و بدون لحاظ متمسکان چه رابطه‌ای دارند، آیا یکی افضل از دیگری است؟ ۲. قرآن و عترت نسبت به متمسکان و با در نظر گرفتن بهره‌وران از قرآن و عترت چگونه هستند؟ علاوه بر اینکه تعیین جهت افضلیت، یعنی تمیز و متعلق افضلیت نیز لازم است.

جهت اول: قرآن و عترت بدون در نظر گرفتن متمسکان به آن

از این جهت، قرآن افضل نیست (یعنی در اخبار ثقلین بحثی از افضل بودن از این جهت به میان نیامده است)، بلکه نسبت، یا تساوی است یا افضل بودن عترت. دلیل اول: عترت باید همسان قرآن باشد و از نظر فضیلت ذره‌ای کمتر از قرآن نباشد؛ چون بنا باشد عترت نسبت به قرآن نقصانی داشته باشد، لازمه‌اش این است که قرآن و امام - به همان اندازه که امام نسبت به قرآن نقصان دارد - افتراق داشته باشند و حال آنکه اخبار ثقلین امکان افتراق ثقلین را نفی می‌کند و این افتراق نداشتن به صورت جمله خبریه و با «لن» که دلالت بر نفی ابد دارد، بیان شده است؛ از این‌رو به این معنا است که قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند و افتراق نداشتن قرآن و عترت که مستفاد از اخبار ثقلین است، لازمه‌اش این است که آنچه در قرآن به صورت تدوینی وجود دارد در عترت به صورت تکوینی وجود داشته باشد، افتراق نداشتن تام

و تمام زمانی محقق می‌شود که هرچه در قرآن به نحو تدوین است، در امام به نحو تکوینی موجود باشد و در این صورت است که قرآن و عترت قرین هم هستند و البته در رتبه و فضیلت هم مساوی خواهند بود و تنها تفاوتشان در تدوینی و تکوینی بودن است.

دلیل دوم: عبارت «کَهَاتینِ إصْبَعینِ»: تفسیر قمی نقل می‌کند: «أَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كِإِصْبَعِي هَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَأَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوُسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ» (قمی، ۱۴۰۴: ۳/۱).

طبق این روایت حضرت فرموده است: «قرآن و عترت مثل دو انگشت سبّابه هستند که اندازه هم هستند و یکی بر دیگری زیاده ندارد و مثل انگشت سبّابه و وسطی نیست که یکی بر دیگری زیاده دارد؛ این روایت تصریح می‌کند که قرآن و عترت بر یکدیگر برتری ندارند و اینکه در روایت دیگری نقل شده است: «أَنْهَمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ الْإِصْبَعَيْنِ فَإِنَّ إِحْدَاهُمَا أَقْدَمُ مِنَ الْآخَرِي» (هلالی، ۱۴۰۵: ۲/۶۵۵)، با بیانی که گذشت منافاتی ندارد؛ چون منظور از اقدمیت، در این روایت، اقدمیت در ورود است؛ چون از طرفی اقدم افعال تفضیل است و از جهت نحوی نیازمند تمییز است و تمییز آن با توجه به قرائن لفظی، در روایت ذکر نشده است (انصاری، ۱۴۲۷: ۳/۲۵۵-۲۶۸)؛ از طرف دیگر با توجه به اینکه عبارت «کَهَاتینِ الْإِصْبَعینِ» بعد از «یردا علی الحوض» ذکر شده است، جار و مجرور، یعنی «کَهَاتینِ الْإِصْبَعینِ» متعلق به «یردا» است؛ از این رو معنا و مفهوم روایت این است که ورود آنها مثل این دو انگشت است و در ورود، یکی اقدم بر دیگری است و معلوم است که مجرد اقدم بودن در ورود، دلالتی بر افضل بودن ندارد؛ پس انبیای سابق بر نبی اکرم (ص) از جهت خلقت عنصری اقدم بر پیامبر هستند، ولی طبق روایات، عترت افضل از آنها هستند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۳۷).

علاوه بر اینکه این روایت در مقام بیان مصداق اقدم نیست، بلکه فقط بیانگر این است که یکی از این دو اقدم است و با توجه به سایر روایات، مصداق اقدم، امیرالمؤمنین (ع) و حضرت صدیقه طاهره (س) است (خرّاز رازی، ۱۴۰۱: ۳۷، قمی، ۱۳۶۳: ۱۱۵، مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۳۶، ۲۷۲/۳۷، ۲۴۸/۳۸، ۱۸/۳۹، ۱۳۷/۶۵).

دلیل سوم:

صغری: قرآن هادی به سوی اهل بیت (ع) است.

کبری: کسی که به سوی او هدایت صورت می‌گیرد (اهل بیت)، افضل از هدایت‌کننده به سوی او (یعنی قرآن) است.
نتیجه: عترت افضل از قرآن است.

دلیل بر صغری روایات زیادی است مانند:

۱. کلینی در کافی در تفسیر آیه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (إسراء: ۹) نقل کرده که امام فرمود: «یهدی الی الإمام» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۱۶).
۲. بصائر الدرجات در تفسیر آیه ذکر شده، روایتی با همان الفاظ نقل کرده است (صفار، ۱۴۰۴: ۱/۴۷۷).
۳. عیاشی در تفسیر همین آیه از امام باقر (ع) نقل می‌کند: «یهدی الی الولاية» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/۲۸۳).

پس طبق این روایات حتی قرآن کریم با آن عظمتش به سمت اهل بیت (ع) هدایت می‌کند؛ روایاتی در محاسن (برقی، ۱۳۷۱: ۱/۱۴۲)، تفسیر قمی (قمی، ۱۴۰۴: ۱/۲۴۹)، مناقب ابن شهر آشوب (مازندرانی، ۱۳۷۹: ۴/۱۲۹) و کافی (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۱۸) وجود دارد که هدایت به سوی عترت را هدایت به سوی خدا دانسته است و حتی طبق روایتی که عیاشی نقل کرده است، ولایت اهل بیت (ع) قطب قرآن است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۵/۱).

بنابراین اصل افضلیت عترت نسبت به قرآن ثابت می‌شود، گرچه متعلق افضلیت و اینکه افضلیت در چیست، بیان نشده است. اما ممکن است به ذهن خطور کند درست است که قرآن هدایتگر به سوی امام است، ولی امام هم هادی به سوی قرآن است؛ چراکه طبق روایت *أمالی صدوق*، امام به قرآن هدایت می‌کند و قرآن به امام (صدوق، ۱۴۰۳: ۱/۱۳۲)؛ بنابراین استدلال سابق تام و تمام نخواهد بود؛ چون فقط قرآن به سوی امام هدایت نمی‌کند بلکه امام هم به قرآن هدایت می‌کند.

جواب اشکال این است که هدایتگری امام به سوی قرآن، افضلیت قرآن بر امام را اثبات نمی‌کند، بلکه یا دلالت بر مساوات قرآن و امام دارد (که در واقع این همان افتراق نداشتن قرآن و عترت است، بدین معنا که هدایت به سوی قرآن همان هدایت به سوی امام است و بالعکس، چون یکی کتاب تدوین است و دیگری کتاب تکوین)، یا اینکه

دلالت بر افضلیت امام دارد؛ با این بیان که امام به قرآن هدایت می‌کند، زیرا قرآن هدایت به سوی امام دارد؛ اگر ائمه (ع) مردم را به خود دعوت می‌کردند، مفاسدی همچون در خطر قرار گرفتن جان مبارکشان را در پی می‌داشت؛ امام مردم را به قرآن دعوت می‌کرد و قرآن مردم را به سوی امام هدایت می‌کرد تا مفسده‌ای بر دعوت امام مترتب نشود.

علاوه بر اینکه قرآن نزد همه مسلمین مسلم بود، مستمسک مناسبی نیز برای عترت بود، تا به واسطه آن بتوانند فضائل و مناقب خود را اثبات کنند، تا شاید مخالفان به واسطه بیان قرآن، فضائل و مناقب آنها را بپذیرند و مطیع آنها شوند؛ چراکه نمی‌توانستند قرآن را مورد افترا قرار دهند و بگویند آنچه درباره مناقب و فضائل امام در قرآن بیان شده است، صحیح نیست. بنابراین هدایت قرآن به سوی امام، تعارضی با هدایت امام به سوی قرآن ندارد.

دلیل چهارم: جمع بین روایاتی که قرآن را افضل از همه چیز، به جز خدا معرفی کرده و روایاتی که عترت را افضل از همه چیز جز خدا معرفی کرده است، این است که امام و قرآن هر دو افضل از همه اشیا به جز خداوند متعال هستند. دلیل چنین جمعی بین این دسته از روایات، این است که لسان هر دو صنف از روایات، اثباتی است و اثبات شیء لشیء لا ینافی إثباته لشیء آخر؛ از این رو اثبات افضل از همه چیز به جز خدا بودن برای قرآن، منافاتی با اثبات آن برای عترت ندارد؛ پس قرآن و عترت افضل از هر چیزی به جز خداوند تعالی هستند. چنین جمعی، جمع عرفی است، بدین معنا که روایات، تعارض بدوی دارند و با توجه به اینکه لسان هر دو دسته روایت، لسان اثباتی است، مقتضای جمع عرفی، بیان مذکور خواهد بود. این دو دسته روایت در جامع الأخبار (شعیری، بی‌تا: ۴۰/۴۶) و رساله علویه (کراچکی، ۱۴۲۷: ۴۲) بیان شده است.

جهت دوم: قرآن و عترت با لحاظ متمسکین به آن

الف. از جهت فهماندن مراد و مقصود خود به متمسکین

از این جهت عترت افضل و قرآن اکبر است، به دلیل قید «لکم» که در حدیث ثقلین بیان شده است. برای وضوح بهتر دلیل لازم است ابتدا اصناف حدیث ثقلین را بیان کنیم، سپس بین تعارضاتی که در این اصناف به نظر می‌رسد، جمع عرفی صورت گیرد تا به نتیجه ادعاشده دست یابیم.

احادیث ثقلین به نه صنف تقسیم می‌شود:

صنف اول: روایاتی که تصریح می‌کند یکی اکبر از دیگری است.

صنف دوم: روایاتی که تصریح می‌کند قرآن ثقل اکبر است.

صنف سوم: روایاتی که تصریح می‌کند یکی اکبر از دیگری است و قرآن جبل

ممدود است.

صنف چهارم: روایاتی که تصریح می‌کند یکی اطول از دیگری است و قرآن جبل

ممدود است.

صنف پنجم: روایاتی که تصریح می‌کند یکی اعظم از دیگری است و قرآن جبل

ممدود است.

صنف ششم: روایاتی که تصریح می‌کند یکی اقدم بر دیگری است.

صنف هفتم: روایاتی که تصریح می‌کند قرآن اول الثقلین است.

صنف هشتم: روایاتی که تصریح می‌کند یکی افضل از دیگری است.

صنف نهم: روایاتی که تصریح می‌کند امام افضل از کتاب است، به دلیل اینکه امام

ناطق است.

از جمع بین روایات صنف اول و دوم به دست می‌آید که قرآن ثقل اکبر است، لکن

از نظر لغت و عرف، مفهوم اکبر غیر از مفهوم افضل است؛ از این رو بیدآبادی در کتاب

روح الاسلام و الایمان فی معرفة الامام و تفضیله علی القرآن که ردی بر تبصرة الإخوان

خواجویی است، و جوهی برای اکبر بودن قرآن بر عترت را ذکر کرده است (بیدآبادی،

بی تا: ۲۷-۳۱) که می‌توان وجوه دیگری را نیز به آن اضافه کرد.

صنف سوم و چهارم هم دلالت بر افضلیت یکی بر دیگری را ندارند؛ چون اولاً در

این دو صنف اکبر و اطول تعیین نشده است. ثانیاً: اکبر و اطول در لغت و عرف ظهور و

دلالتی بر افضلیت ندارد.

صنف پنجم هم افضل بودن یکی بر دیگری را اثبات نمی‌کند؛ چون اولاً، اعظم افعال

تفضیل است، اما برای آن تمییز ذکر نشده و مشخص نشده است که مراد اعظم از

جهت شأن است یا از جهت فضیلت یا از جهت صعوبت در فهم یا احتمالات دیگر.

ثانیاً، جمله «أحدهما أعظم من الآخر» که در این صنف ذکر شده است، مصداق افضل را

مشخص نمی‌کند.

صنف ششم هم دلالت بر افضلیت ندارد؛ چراکه درصدد بیان اقدم بودن در ورود بر نبی اکرم (ص) است و اگر به فرض هم دلالت بر افضلیت داشته باشد، مصداق اقدم را معلوم نکرده است و بیان شد که با توجه به سایر روایات، امام اقدم در ورود است (خرآز رازی، ۱۴۰۱: ۳۷، قمی، ۱۳۶۳: ۱۱۵، مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۳۶، ۲۷۲/۳۷، ۲۴۸/۳۸، ۱۸/۳۹، ۱۳۷/۶۵).

صنف هفتم هم ظهور در افضلیت هیچ‌یک بر دیگری ندارد؛ چون معلوم نیست متعلق اول بودن چیست و قرآن در چه چیزی اول است.

صنف هشتم هم ظهور در افضلیت امام بر قرآن یا بالعکس ندارد؛ چون در این صنف هم مصداق افضل تعیین نشده است، لکن این صنف را حمل بر صنف نهم می‌کنیم؛ چون صنف هشتم از جهت تعیین مصداق افضل، مطلق و صنف نهم مقید است؛ از این رو طبق قاعده، مطلق حمل بر مقید می‌شود و نتیجه این خواهد بود که امام افضل از قرآن است؛ ولی باید توجه داشت که این افضلیت با توجه به قید «لکم» است؛ یعنی امام «أفضل لکم» از قرآن است. واضح است که «أفضل لکم» غیر از افضل به نحو مطلق و بدون قید «لکم» است؛ در نتیجه امام برای ما افضل از قرآن است، دلیل این افضلیت همان‌طور که در روایت *إرشاد القلوب* بیان شده است، ناطق بودن امام است (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۷۸/۲).

بنابراین از جمع بین صنف اول و دوم و سوم، اکبر بودن قرآن به دست می‌آید و از جمع بین صنف هشتم و نهم افضل بودن امام از قرآن برای ما (در استفاده از آن دو). صنف چهارم و پنجم و ششم هم مصداق افضل یا اکبر را مشخص نکرده و درباره تعیین مصداق، مطلق یا مجمل است.

مطلب درخور تأمل دیگر این است که آنچه در اخبار تقلین با عنوان اکبر، اطول، اقدم و اعظم ذکر شده است، آیا دلالتی بر افضلیت دارند یا خیر و اگر دلالت دارند مصداق آن قرآن است یا عترت. بدون نیاز به برهان، واضح است که اطول دلالتی بر افضلیت ندارد، اما اینکه معنای اطول چیست، مطلبی خارج از بحث است؛ چون بحث فقط در اثبات افضلیت است.

اقدم و اعظم هم با توجه به روایات، دو وصفی هستند که مصداق آن معلوم نشده است، پس نمی‌توان هیچ‌یک از قرآن یا عترت را در اَنصاف به این وصف ترجیح داد؛

از این رو آنچه به طور قطع از اخبار ثقلین استفاده می‌شود این است که قرآن اکبر است و لفظ اکبر هم ظهوری در افضلیت ندارد.

نکته: جمع بین اکبر بودن قرآن و افضل بودن عترت

ثابت شد که قرآن و امام افضل از همه اشیا به جز خداوند هستند، همچنین ثابت شد امام برای متمسکان افضل از قرآن است. نیز ثابت شد که قرآن، اکبر از عترت است. به نظر می‌رسد اکبر بودن قرآن و افضل بودن امام به یک معنا رجوع دارد، چون همان‌طور که ازهری بیان کرده است، یکی از وجوه تسمیه ثقلین به ثقلین این است که فهم آنها و عمل به آنها ثقیل و سنگین است (ازهری، بی‌تا: ۷۸/۹)، ولیکن قرآن در فهم معنا اکبر است؛ یعنی فهم معانی قرآنی سخت‌تر و دشوارتر از فهم مراد کلام عترت است. گرچه قرآن کتاب هدایت است و هر شخصی به اندازه درک و فهم و علم خود به واسطه قرآن ارشاد می‌شود، پس منظور از اکبر بودن قرآن، اکبر از جهت سنگینی فهم است و چون فهم معانی آن نسبت به فهم کلام اهل بیت (ع) سنگین‌تر و مشکل‌تر است، تمسک به آن نیز سنگین‌تر و دشوارتر خواهد بود؛ از این رو در روایت فرموده‌اند: «ثقلین را به خاطر سنگینی در تمسک به آنها ثقلین می‌گویند» (صدوق، ۱۴۰۳: ۹۰). تمسک به قرآن و عترت هر دو سنگین و سخت است، ولی تمسک به قرآن ثقیل‌تر و سنگین‌تر از تمسک به عترت است. پس می‌توان گفت قرآن نسبت به عترت، ثقلاً اکبر است.

به بیان دیگر: لفظ «اکبر» افعال تفضیل است و افعال تفضیل به یکی از چهار صورت استعمال می‌شود:

۱. اضافه به نکره می‌شود، مثل: زید أفضل عالم.
 ۲. اضافه به معرفه می‌شود، مثل: زید أفضل العلماء.
 ۳. با «من» استعمال می‌شود، مثل: زید أفضل من بکر.
 ۴. «أل» بر آن داخل می‌شود، مثل: زید الأفضل (انصاری، ۱۴۲۷: ۲۵۵/۳-۲۶۸).
- در افعال تفضیل اگر وجه تفضیل مشخص باشد، نیازی به ذکر آن نیست؛ ولی اگر وجه تفضیل معلوم نباشد، باید به واسطه ذکر تمییز^۱ وجه افضلیت مشخص شود (انصاری، ۱۴۲۷: ۳۰۱/۲). در بحث ما که وجه اکبر بودن معلوم نیست، باید تمییزی ذکر شود تا معین کند قرآن از چه جهت اکبر است، ممکن است وجه اکبر بودن، ثقیل

بودن آن باشد، یعنی همان ثقلی که رسول اکرم (ص) قبل از بیان لفظ «اکبر» آن را فرموده است، وجه اکبر بودن باشد و نبی اکرم (ص) به اعتبار اینکه سابقاً لفظ ثقلین را فرموده بودند، برای اکبر تمییزی ذکر نفرموده‌اند. طبق این احتمال معنای اکبر این خواهد بود که چون قرآن فهمش ثقیل است، اکبر است. ثقیل بودن هم طبق لغت به معنای این است که فهم معنایش سنگین است (راغب اصفهانی، بی تا: ۱۷۴). البته لازم به ذکر است که ثقلین به معنای دو شیء گرانبها و با ارزش نیز هست (ازهری، بی تا: ۹/۷۸). از این رو معنای روایت این گونه خواهد بود که حضرت دو شیء گران‌بهایی را که فهم هر دو سنگین است، ولی فهم یکی سنگین‌تر از دیگری است، برای تمسک مسلمین قرار داده‌اند.

نتیجه اینکه قرآن اثقل و سنگین‌تر از عترت است، لکن از جهت فهم مراد و مقصود، قرآن اکبر است؛ چراکه عترت ناطق است و در فهم معنا و تمسک به آن صعوبت کمتری دارد و اصغر است؛ برخلاف قرآن که از این جهت اکبر است. پس می‌توان گفت دلیل اکبر بودن قرآن نطق نداشتن آن است و دلیل اصغر بودن امام، نطق داشتن آن است، همان‌طور که دلیل افضل بودن امام برای متمسکان هم نطق داشتن امام بود. به بیان دیگر، قرآن از جهت تمسک و فهم معنا نسبت به امام، اکبر و اصعب است و چون قرآن اثقل در فهم است، امام برای ما افضل است. پس معنای اکبر بودن قرآن در واقع همان افضل بودن امام برای ما است و هر دو به یک منشأ بازگشت دارد، یعنی به همان دلیلی که قرآن اکبر است، عترت افضل است، روایاتی که امام را مفسر و مبیین قرآن می‌داند یا امام را عالم محکم و متشابه معرفی می‌کند، مؤید مطالب مذکور است (هلالی، ۱۴۰۵: ۴۳/۱ و ۷۷۱/۲ و ۹۴۲، صفار، ۱۴۰۴: ۲۰۲/۱).

ب. از جهت مفسر بودن عترت و مفسر بودن قرآن

از این جهت، قرآن افضل است، به این بیان که قرآن از جهت کلام‌الله و معیار حق بودن، افضل از عترت است. عترت مبلغ و مبیین و مفسر و مجری احکام قرآن است. حتی عترت مال و جان خود را برای تبیین قرآن و اجرای احکام آن می‌دهد. شاید بتوان اقدمیتی را که در روایات ذکر شده بود، همین معنا دانست؛ یعنی قرآن از این جهت مقدم بر عترت است.

آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «از نظر نشئه ظاهر و در مدار تعلیم و تفهیم معارف دین، قرآن کریم ثقل اکبر و آن بزرگواران ثقل اصغراند و در این نشئه جسم خود را نیز برای حفظ قرآن فدا می‌کنند و حدیث ثقلین خود شاهد این مدعاست» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۷۶/۱).

البته واضح است که احکام نشئه ظاهریه دلالتی بر افضلیت ندارد، همان‌طور که مرحوم کاشف الغطاء می‌فرماید: «قرآن افضل از پیامبر اکرم (ع) و اوصیای حضرت نیست، ولی تعظیم و احترام به قرآن بر آنها واجب است» (نجفی، ۱۴۲۲: ۳/۴۵۲). فدا شدن جسم در نشئه ظاهری هم دلالت بر افضلیت به‌طور مطلق ندارد؛ چراکه مثلاً اگر فرزندی از نظر تقوا و تدین افضل از پدرش باشد و پدر فرزند خود را به قتل برساند، پدر قصاص نمی‌شود (طوسی، ۱۳۸۷: ۹/۷) و این خود به نحوی فدا شدن فرزند برای پدر است با اینکه این حکم شرعی دلالتی بر افضلیت پدر بر فرزند ندارد.

بنابراین فدا شدن امام در راه دین دلالتی بر افضلیت قرآن بر امام ندارد، گرچه فدا شدن در راه دین و قرآن وجه مناسبی برای تبیین معنای اکبریت قرآن نسبت به عترت است؛ یعنی یکی از وجوه اکبریت قرآن می‌تواند این باشد که قرآن اکبر است چون بقای قرآن نسبت به عترت بیشتر است و عترت خود را فدای آن می‌کند، پس در واقع قرآن اکبر است و وجه اکبریت هم مدار تعلیم و تفهیم بودن قرآن است که البته این اکبریت دلالتی بر افضلیت ندارد.

نتیجه

ملا اسماعیل خواجه‌ی در کتاب تبصرة الإخوان فی بیان اکبریة القرآن با برشمردن سیزده دلیل، اثبات می‌کند که قرآن افضل از امام است. با بررسی دیدگاه و ادله وی به این نتیجه می‌رسیم که نسبت قرآن و عترت بدون در نظر گرفتن نسبتشان به متمسکان و بهره‌وران از آن، یا تساوی است یا اینکه عترت افضل است؛ اما اگر قرآن و عترت را نسبت به متمسکان به آن لحاظ کنیم، از دو جهت بحث می‌شود:

۱. از جهت فهماندن مراد و مقصود، قرآن اکبر و امام افضل است و دلیل افضلیت امام هم ناطق بودن امام است، همان‌طور که دلیل اکبر بودن قرآن این است که فهم قرآن سنگین‌تر از فهم کلام عترت است و همین باعث می‌شود که قرآن اثقل و سنگین‌تر در

تمسک هم باشد؛ از این رو قرآن از این دو جهت اکبر از امام است، دلیل این اکبر بودن هم ناطق نبودن قرآن است؛ به طوری که می‌توان گفت دلیل اکبر بودن قرآن نسبت به امام، ناطق بودن امام و ناطق نبودن قرآن است؛ همان‌طور که دلیل افضل بودن امام برای متمسکان، ناطق بودن امام و صامت بودن قرآن است.

۲. از جهت مفسر بودن عترت، قرآن افضل از امام است؛ چون قرآن کلام الله و معیار حق است و نبی و عترت مبلّغ و مبیین و مفسر و مجری احکام آن هستند. پس قرآن از جهت تمسک و فهم معنا، نسبت به امام، اکبر و اصعب است و همین ثقیل بودن، علت این است که امام برای ما افضل باشد؛ از این رو معنای اکبر بودن قرآن در واقع همان افضل بودن امام برای ما است و هر دو به يك منشأ بازگشت دارد، بنابراین به همان دلیلی که قرآن اکبر است، عترت افضل است.

پی‌نوشت

۱. منظور تمییز در اصطلاح علم نحو است.

منابع

قرآن کریم.

ابن بطریق، یحیی بن حسن (۱۴۰۷). عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، جماعة المدرّسین بقم، الطبعة: الأولى، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

ابن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد (۱۴۱۹). مسند أحمد بن حنبل، المحقق: السيد أبو المعاطی النوری، بیروت: عالم الكتب، الطبعة الأولى.

ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۰۰). الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، المحقق و المصحح: العاشور، علی، قم: خیام، الطبعة الأولى.

ازهری، محمد بن احمد (بی‌تا). تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول الأنصاری، جمال‌الدین عبد الله بن هشام (۱۴۲۷). أوضح المسالك إلى ألفیه ابن مالک و معه مصباح السالك إلى أوضح المسالك، بیروت: دار الفکر.

البرقی، أحمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). المحاسن، المحقق و المصحح: المحدث، جلال‌الدین، قم: دار الكتب الإسلامیة، الطبعة الثانية.

البيدآبادي، الميرزا يحيى محمد شفيح (بی‌تا). روح الإسلام و الإيمان فی معرفة الإمام و تفضيله على القرآن، نسخه خطی ۶۰۱۱، قم: مكتبة آيت الله المرعشي النجفي.

الترمذی السلمي، محمد بن عيسى أبو عيسى (بی تا). *الجامع الصحیح سنن الترمذی*، بیروت: دار إحياء التراث العربي.

تهرانی، شیخ آقا بزرگ (۱۴۰۸). *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، ایران، اسماعیلیان، تهران: کتابخانه اسلامیة تهران.

الثعلبی النیشابوری، أبو إسحاق أحمد بن إبراهيم (۱۴۲۲). *الكشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى.

الجزري، ابن أثير، مبارك بن محمد (۱۳۶۷). *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، المحقق و المصحح: الطناحي، محمود محمد، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، الطبعة الرابعة.

جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۱). *تسنیم*، قم: نشر إسرائ، چاپ سوم.

حسینی جلالی، سید محمد حسین (۱۴۲۲). *فهرس التراث*، قم: نشر دلیل ما.

الخزّاز الرازي، علی بن محمد (۱۴۰۱). *کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر*، المحقق و المصحح: الحسینی الكوهکمری، عبداللطیف، قم: بیدار.

الخواجویی، ملّا إسماعیل (بی تا). *تصرة الإخوان فی بیان أكبریة القرآن*، نسخه خطی ۳۰۲۳، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.

الدیلمی، حسن بن محمد (۱۴۱۲). *إرشاد القلوب إلى الصّواب*، قم: الشریف الرضی، الطبعة الأولى.

الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دار القلم، الطبعة الأولى.

الشریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴). *نهج البلاغة*، المحقق و المصحح: صبحی صالح، قم: هجرت، الطبعة الأولى.

الشعیری، محمد بن محمد (بی تا). *جامع الأخبار*، النجف: المطبعة الحیدریة، الطبعة الأولى.

الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۱۴۰۳). *معانی الأخبار*، تحقیق: غفاری، علی أكبر، قم: جامعه مدرسین.

الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۱۳۷۸). *عیون أخبار الرضا*، المحقق و المصحح: مهدي اللّاجوردی، تهران: نشر جهان، الطبعة الأولى.

الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمة*، المحقق و المصحح: علی أكبر الغفاری، تهران: الإسلامیة، الطبعة الثانية.

الصّفّار، محمد بن حسن (۱۴۰۴). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، المحقق و المصحح: محسن بن عباسعلی الكوچه باغی، قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی، الطبعة الثانية.

الطبرسی، أحمد بن علی (۱۴۰۳). *الاحتجاج علی أهل اللّجاج*، المحقق و المصحح: محمد باقر الخرسان، مشهد: نشر المرتضی، الطبعة الأولى.

الطوسی، أبو جعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الإمامیة*، تهران: المکتبه المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.

- علی بن الحسین (۱۳۷۶). *الصّحیفة السجّادیة*، قم: نشر الهادی، الطبعة الأولى.
- علی بن موسی (۱۴۱۵). *صحیفة الإمام الرضا، المحقّق و المصحّح: محمّد مهديّ النجف*، قم: اسماعیلیان.
- العیاشی، محمّد بن مسعود (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی، المحقّق و المصحّح: هاشم الرسولی المحلّاتی، تهران: المطبعة العلمیة، الطبعة الأولى.*
- الفیض الكاشانی، محمّد بن شاه مرتضی (ملاً محسن) (۱۴۱۵). *تفسیر الصّافی، المحقّق و المصحّح: حسین الأعلمی، تهران: مكتبة الصّدر، الطبعة الثانية.*
- الفیض كاشانی، محمّد بن شاه مرتضی (ملاً محسن) (۱۴۰۶). *الوافی، إصفهان: مكتبة الإمام علي أمير المؤمنين، الطبعة الأولى.*
- القشیری النیسابوری، أبو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم (بی تا). *الجامع الصّحیح المسمی، بیروت: دار الجیل بیروت و دار الأفاق الجديدة.*
- القمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل (۱۳۶۳). *الفضائل، قم: الرضی، الطبعة الثانية.*
- القمی، علی بن إبراهیم (۱۴۰۴). *تفسیر القمی، المحقّق و المصحّح: الموسوی الجزائري، قم: دار الكتاب الكراجکی، محمّد بن علي (۱۴۲۷). الرسالة العلویة فی فضل أمير المؤمنين علی سائر البریة، المحقّق و المصحّح: عبد العزيز الکریمی، قم: دلیل ما، الطبعة الأولى.*
- الکشّی، محمّد بن عمر (۱۳۶۳). *رجال الکشّی، مع تعلیقات میرداماد الإسترآبادی، المحقّق و المصحّح: مهديّ الرجایی، قم: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى.*
- الکلینی، محمّد بن یعقوب بن إسحاق (۱۴۰۷). *الکافی، المحقّق و المصحّح: علی أكبر الغفاری و محمّد الآخوندي، تهران: دار الكتب الإسلامیة.*
- المازندرانی، ابن شهر آشوب محمّد بن عليّ (۱۳۷۹). *مناقب آل أبي طالب، قم: بی نا، الطبعة الأولى.*
- المجلسی، محمّد باقر بن محمّد تقی (۱۴۰۳). *بحار الأنوار، محقّق: جمعی از محقّقان، بیروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية.*
- النجفیّ الکاشف الغطاء، جعفر بن خضر المالکیّ (۱۴۲۲). *كشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم: إنتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، الطبعة الأولى.*
- الهاللي، سلیم بن قیس (۱۴۰۵). *كتاب سلیم بن قیس الهاللي، المحقّق و المصحّح: محمّد الأنصاری الزنجانی و الخوثیني، قم: الهادي، الطبعة الأولى.*